

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش

سید علی رضا واسعی*

چکیده

در خصوص شخصیت و نقش امام حسین (ع)، به‌ویژه آنچه مربوط به واقعه عاشورا است، نوشته‌ها و آثار بسیاری پدید آمده، اما در خصوص زندگی پیش از عاشورایی ایشان، از جمله حضور و نقش‌آفرینی‌اش در عهد امامت و خلافت برادرش امام حسن (ع)، به‌ویژه کارکردی که در جریان شکل‌گیری پیمان صلح با معاویه و واکنشی که پس از آن داشت، پژوهش و مذاقه‌چندانی صورت نگرفته است. این مقاله می‌کوشد بر اساس داده‌های منابع اولیه و بهره‌گیری از روش هرمنوتیک تاریخی و بسترشناسی، رویکرد و کنش آن حضرت را به عنوان یکی از بزرگان اهل بیت (ص) بررسی و تحلیل کند. با این پرسش محوری که: امام چگونه با مقوله صلح با معاویه مواجه شده است؟ فرضیه اصلی مقاله آن است که امام حسین (ع)، همچون امام حسن (ع) بر مبنای اصل مصالح امت اسلامی و حفظ جان‌های مردم، پای‌بندی خود را به صلح‌نامه نشان داد و تا آخر بر آن استوار بود، هرچند در آغاز، طبق برآوردهایی راجع به آن دل‌نگرانی‌هایی داشت.

کلیدواژه‌ها: امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، صلح‌نامه، مصالح امت، عهدپذیری.

* دانشیار گروه هنر و تمدن اسلامی، پژوهشکده اسلام تمدنی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

vaseiali@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۳۰]

مقدمه

شخصیت و نقش آفرینی امام حسین (ع) (۴-۶۱ ه.ق.) در تاریخ اسلام، از ابعاد مختلفی بررسی و مذاقه شده است، به ویژه درباره آنچه در دوره کوتاه هم‌زمانی‌اش با یزید بن معاویه شکل گرفت و منجر به قیام امام و شهادت ایشان شد، آثار بسیاری نگاشته شده و عموم آنها از زندگی پیشاامامت ایشان نیز سخنانی به میان آورده‌اند. از دیگر سو، در خصوص صلح امام حسن (ع) با معاویه که در اوایل سال ۴۱ هجری واقع شد، کتاب‌ها و مقاله‌هایی تألیف شده که شایسته امعان نظر و تقدیر است، اما در باب اینکه در این رویداد بزرگ تاریخی که منجر به احاله خلافت از سوی امام حسن (ع) به معاویه شد و پیامدهای بسیاری را موجب گردید، امام حسین (ع) چه نقشی ایفا کرده، هنوز اثری شکل نگرفته است، به جز مقاله‌ای به قلم این نویسنده که در کتاب *نگاهی نو به جریان عاشورا* (واسعی، ۱۳۸۷: ۳۷ به بعد) منعکس شده است.

نقش امام حسین (ع) که در آن زمان از لحاظ سن (حدود ۳۷ سال)، خانواده، موقعیت و شخصیت در شمار افراد برجسته و نخبه بود، در تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی صلح‌نامه و از آن مهم‌تر نوع نگاه ایشان به آن پدیده، از مسائل مهم است، چنان‌که پرسش در خصوص مشورت امام حسن (ع) با ایشان در این باره خود مسئله دیگری است که گشودن آن، از یک سو زاویه‌ای از زندگی و شخصیت امام حسین (ع) را روشن می‌کند و نشان می‌دهد آن حضرت تا پیش از رسیدن به مقام امامت چه جایگاهی در مسائل مهم سیاسی-اجتماعی داشته و از سوی دیگر فهم بهتری از پیمان‌نامه صلح ایجاد می‌کند. بی‌تردید پاسخ علمی به چنین پرسش بنیادینی، چه‌بسا پژوهنده را با دشواری‌هایی مواجه کند؛ چراکه اطلاعات باقی‌مانده و در اختیار محقق، به قدر کافی از جنبه‌های مختلف حیات امامان پرده‌برداری نمی‌کند و طبعاً باید با بهره‌گیری از داده‌های پراکنده، کاستی‌های موجود را رفع کرد.

۱. معاهده صلح و چگونگی شکل‌گیری آن

پیش از آنکه نقش امام حسین (ع) در شکل‌گیری صلح‌نامه بیان شود، لازم است نگاهی اجمالی به جریان شکل‌گیری پیمان‌نامه و نیز مفاد آن بیفکنیم تا امکان بررسی دقیق فراهم شود. چنان‌که روشن است پس از شهادت امام علی (ع) در سال چهل هجری، مردم امام

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۴۵

حسن (ع) را به عنوان خلیفه برگزیدند و با او بیعت کردند (بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۷۹/۲). او پس از تصدی خلافت در خطبه‌ای، با بیان ناپایداری دنیا، انتظار خود را از مردم بیان کرد و گفت: «من با شما بیعت می‌کنم بدان شرط که با آن که می‌جنگم بجنگید و با آن که صلح کردم از در مسالمت درآیید». مردم در پاسخ گفتند: «شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و به فرمان تو پیش می‌رویم ای امام مؤمنین!» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۴۸/۴؛ ابن‌شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱۹۳/۳).

از این گفت‌وگوی اولیه تا حدی می‌توان بی‌اعتمادی اولیه آن حضرت را دریافت. او بی‌تردید شایسته‌ترین فرد برای خلافت و عهده‌داری ولایت مسلمانان بود، اما از همان آغاز پذیرش خلافت با رقیب سرسخت و مدعی دیرینه قدرت روبه‌رو شد. معاویه که از زمان خلافت عمر بر بخشی از سرزمین اسلامی امارت استقلالی داشت، در تکاپوی دستیابی به قدرت در پی فرصتی بود تا سیادت از دست‌رفته بنی‌امیه را احیا کند و حاکمیت جامعه را بر عهده گیرد. این خواسته با خلافت عثمان مهر تأیید یافت و پس از کشته‌شدن او بهانه‌ای موجه پیدا کرد تا رسماً ادعای خویش را آشکار کند. جریان حکمیت، عقربه مشروعیت را به سوی او گرداند و با شهادت امام علی (ع) در شرف آن بود که مقبولیت عام بیابد، اما گزینش امام حسن (ع) از طرف کوفیان به خلافت، او را به تقابل جدی کشاند تا مانع نفوذ و بسط اقتدار امام شود. به همین دلیل در پی مخالفت و ستیز نظامی با آن حضرت برآمد.

دینوری درباره اقدام معاویه، از ارسال سپاهی به منظور تقابل با سپاه امام در مدائن یاد می‌کند (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۹۹). معاویه خود نیز با شصت هزار نفر به قصد عراق از شام خارج شد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۵۴/۴). وقتی امام از موضوع اطلاع یافت در نامه‌ای ضمن برشماری جایگاه خانوادگی، دینی، اجتماعی و سیاسی خویش و نیز شایستگی‌اش برای خلافت و مشروعیتی که یافته، از او خواست از خون‌ریزی بپرهیزد و از خدا بترسد و تسلیم شود (همان: ۱۵۱/۴؛ اصفهانی، ۱۳۸۵: ۵۷). اما معاویه در پاسخ، با نقد نامه امام حسن (ع) به بیان توانایی، تجربه، پیشینه و نیز مسن‌تر بودن و بالتبع صلاحیت بیشتر خود برای حاکمیت اشاره کرد و از امام خواست به اطاعتش درآید، با این وعده که پس از وی خلیفه شود (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱۹۴/۳؛ اصفهانی، ۱۳۸۵: ۵۸). بی‌تردید چنین ادعایی برای امام پذیرفتنی نبود، از این‌رو چنان که همراهانش نیز انتظار داشتند، بر آن شد تا به مقابله با معاویه برخیزد (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

امام به سرعت در صدد سازمان‌دهی نیرو برآمد و قیس بن سعد بن عبادة انصاری را با دوازده‌هزار نفر به همراه عبیدالله بن عباس به سوی شام فرستاد (طبری، ۱۴۰۳: ۱۲۲/۴). دو سپاه در موصل مقابل هم شدند. معاویه پنهانی یک میلیون درهم برای قیس فرستاد و از او خواست دست از امام حسن (ع) بکشد و به سپاه او درآید. او نپذیرفت، اما عبیدالله با پذیرش پیشنهاد، با هشت‌هزار سپاهی به سوی معاویه رفت (یعقوبی، بی‌تا: ۲۱۴/۲). چیزی نگذشت که شایعه کشته‌شدن قیس بن سعد، در مدائن میان سپاه امام پیچید! مردم پراکنده شدند و حتی سرپرده امام را به غارت بردند (همان). علاوه بر این، معاویه پنهانی عده‌ای را میان لشکر امام فرستاد تا شایعه توقف جنگ از سوی امام و صلحش با معاویه را بپراکنند. سپس مغیره بن شعبه، عبدالله بن عامر بن کریز و عبدالرحمن بن ام‌حکم را به عنوان هیئت مذاکره، به سوی امام فرستاد تا درباره وضعیت پیش‌آمده گفت‌وگو کنند.

منابع تاریخی از همراهان امام حسن (ع) در این گفت‌وگوی حساس تاریخی سخنی به میان نیاورده‌اند، چنان‌که از مباحث مطرح‌شده، جز آنچه از زبان سفیران شام ابراز شده، خبری انعکاس نیافت. آنان نیز پس از خروج از خیمه امام، با شادی و خرسندی، پذیرش صلح از سوی امام را منتشر کردند و ابراز داشتند خداوند با پسر پیامبر (ص) خون‌ها را حفظ کرد. با این سخن، ولوله‌ای در سپاه امام پدید آمد و فتنه به پا خاست (یعقوبی، بی‌تا: ۲۱۵/۲). امام حسن (ع) با دیدن اوضاع برخاست و ضمن خطبه‌ای گفت: «ای مردم! شما با من بیعت کردید مبنی بر آنکه تسلیم کسی که با او مسالمت کردم باشید و با آنکه می‌جنگم، بجنگید و ...». مردم از سخنان او چنین استنباط کردند که وی قصد دارد خلافت را به معاویه واگذارد. از این‌رو برآشفتمند و از هر سو به او حمله بردند، کلامش را بریدند، توشه‌اش را غارت کردند و حتی روپوشش را برداشتند. امام با دیدن این اوضاع بهت‌زده فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله» (ابن‌عثم، ۱۴۱۱: ۱۵۵/۴).

شتاب همراهان در داوری و تحلیل، فرصت بیان واقعیت‌ها را گرفت و نشان داد اینان کسانی نیستند که بتوان به پشتوانه‌شان با سپاه دشمن روبه‌رو شد. با این حال، امام دست از تلاش خود برنداشت تا اینکه در مظلم ساباط، جراح ابن سنان اسدی از کمین بیرون آمد و با دشنه‌ای امام را مجروح و رنجور کرد. آنچه پیش‌آمد حضرت را واداشت تا با معاویه به گفت‌وگو بنشیند (یعقوبی، بی‌تا: ۲۱۵/۲؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۶۴۰/۱).

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۴۷

بدین منظور به عبدالله بن عامر، که از طرف معاویه مأموریت داشت امام را از جنگ پرهیزاند (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۰۰)، پیام داد تابع شرایطی حاضر است با معاویه صلح کند (بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۸۵/۲).

۲. مفاد صلح نامه و دغدغه های امام

در خصوص چگونگی انعقاد پیمان و مفاد صلح نامه گزارش های مختلفی در دست است.^۱ برابر پاره ای از روایات، معاویه کاغذ سفیدی را به مهر رسمی خویش مهمور کرد و عده ای را بر آن گواه گرفت. سپس آن را از طریق عبدالله همراه با عده ای از اشراف قریش برای امام فرستاد. همراهان گواهی دادند معاویه با همه شرایط موافقت دارد (ابن اعمش، ۱۴۱۱: ۱۵۹/۴). امام نیز با شرایطی آمادگی خود را برای مصالحه بیان کرد. طبق نقل بلاذری، حسن بن علی پس از ذکر نام خدا، چند نکته را به عنوان شرایط واگذاری ولایت امر مسلمین به معاویه مطرح کرد:

۱. معاویه بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و سیره خلفای صالح رفتار کند.

۲. برای پس از خویش کسی را جانشین نکند و انتخاب خلیفه را به شورا واگذارد.

۳. مردم در هر جا که هستند بر مال و جان و خانواده شان ایمن باشند.

۴. هیچ دشمنی و ستیز پنهان و آشکاری علیه حسن بن علی صورت نگیرد.

۵. هیچ یک از اصحاب او به هراس نیفتند.

سپس عبدالله بن عامر، عمرو بن سلمه همدانی، عبدالرحمن بن سمره و محمد بن اشعث کندی را بر نوشته گواه گرفت (بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۸۶/۲).

برخی به اینکه اصحاب علی و شیعه اش بر نفس و اموال و زنان و فرزندان شان ایمن باشند (طبری، ۱۴۰۳: ۱۲۲/۴) و اینکه بر حسن و برادرش حسین و هیچ یک از اهل بیت ستمی نرود، نیز اشاره می کنند (ابن اعمش، ۱۴۱۱: ۱۶۰/۴). در *استیعاب و الجوهره* آمده است که یکی از مواد صلح نامه بازگشت خلافت پس از معاویه به حسن بود (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳۵۵/۱ به بعد و تلمسانی، بی تا: ۳۰). بعدها در گفت و گویی که میان امام حسین (ع) و ولید بن عتبه، در خصوص بیعت با یزید پیش آمد، امام بیعت نکردن خویش را به بندی از صلح نامه مستند می کند که مقرر شده بود خلافت (امر) بعد از برادر من واگذار شود

و معاویه نیز بر واگذار نکردن آن به فرزندانش سوگند یاد کرده بود (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۴/۵). گرچه ابن‌اعثم که خود ناقل این سخن است در بیان شرایط پیمان‌نامه به این ماده اشاره‌ای نمی‌کند، برخی دیگر از مورخان به موادی اشاره می‌کنند که در آن امام حسن (ع) بیشتر به مسائل مالی و ایجاد پشتوانه اقتصادی برای اهل بیت (ع) و شیعه توجه داشته است (بلاذری، ۱۳۷۹: ۳۸۰؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۴۶/۸).^۲

به هر روی، پیمان صلح در ماه ربیع‌الآخر یا جمادى‌الاولی (ابن‌خیاط، ۱۴۱۴: ۱۲۳؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۲۰۱؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۴۶/۸) یا ربیع‌الاول (ابن‌عساکر، ۱۴۰۰: ۱۷۳) سال ۴۱ منعقد شد و پس از آن امام از نیروهای خط مقدم جبهه خواست به عقب برگردند (طبری، ۱۴۰۳: ۱۲۲/۴) و خود نیز به کوفه درآمد. ایشان ضمن خطبه‌ای که به خواست معاویه و به اصرار عمروعاص و دیگران در دارالاماره ایراد کرد، پس از ذکر نسب و جایگاه خویش، انگیزه مصالحه را بیان کرد و گفت عامل اصلی چنین مسامحه و مصالحه‌ای، صلاح امت و حفظ خویشان بوده است (بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۸۸-۳۸۷/۷). سپس معاویه را به پیروی از سیره رسول خدا و عمل به طاعت او فرا خواند و فرمود: «خليفة آن نیست که بر مردم ستم کند، سنت را معطل گذارد و به دنیا بچسبد» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۴۰؛ اصفهانی، ۱۳۸۵: ۶۹).

۳. ناهمگرایی برخی از یاران امام با صلح

برخی از همراهان پیمان صلح را نپسندیدند (سیوطی، ۱۹۸۶: ۲۱۳)؛ حجر بن عدی، سلیمان بن سرد و سفیان بن لیلی زبان به اعتراض و انتقاد گشودند (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۶۷؛ بلاذری، ۱۳۹۴: ۴۵/۳) و سفیان امام را مذلل‌المؤمنین خواند (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۶۷-۶۸). سلیمان و مسیب بن نجبه فزاری که انسان‌هایی نسبتاً آگاه، آشنا به مسائل سیاسی و اجتماعی و از شیعیان امام بودند و بعدها رهبری جمعیت توأبیین را به دست گرفتند، با اظهار شگفتی از امام حسن (ع) پرسیدند: «با اینکه چهل هزار جنگجو از اهل کوفه، جز اهل بصره و حجاز، با تو بودند، چرا به صلح و واگذاری خلافت تن دادی؟». در این میان حجر بن عدی نیز که فردی آگاه و دوستدار خاندان رسول خدا و پیرو امام بود دردمندانه می‌گوید: «به خدا دوست داشتم می‌مردی و ما نیز با تو می‌مردیم، ولی این روز را نمی‌دیدیم. ما به رغم کراهتی که داشتیم برگشتیم، ولی آنان به آنچه دوست

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۴۹

داشتند مسرور بازگشتند» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۷/۴۴). امام هر چند پاسخ‌هایی داد اما گویی برای آنان اقناع‌کننده نبود. به نظر می‌رسد این صلح برای آن دسته از مردم عراق که از امام و پدرش صرفاً به دلیل دشمنی با استیلای شامیان حمایت می‌کردند بسیار گران آمد (جعفری، ۱۳۶۶: ۱۸۶).

به هر روی، پیمان‌نامه قوام چندانی نیافت. چون اندکی بعد از طرف معاویه که ثبات و مشروعیتی سیاسی یافته بود به هیچ انگاشته شد. وی آن را در حضور جمعیتی از مسلمانان، بی آنکه پروای دین یا فردی را داشته باشد، زیر پا نهاد (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۶۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷: ۱۶/۴) و رسماً اعلام کرد به هیچ یک از آنها عمل نخواهد کرد (مفید، ۱۴۱۴: ۱۱/۲؛ ابونصر مقدسی، ۱۹۶۵: ۱۹۳/۴). همچنین، مردم بصره را تحریک کرد تا از پرداخت خراج به امام سرباز زنند، در حالی که بر اساس برخی منابع پیش از این خود آن را پذیرفته (طبری، ۱۴۰۳: ۱۲۲/۴) و حتی برای بیش از آن نیز اعلام آمادگی کرده بود. او حجر و اصحابش را کشت (مسعودی، ۱۳۶۵: ۷/۲) و دیگر مفاد آن را نیز زیر پا نهاد.

اقدامات معاویه پس از مدتی برخی را بر آن داشت تا امام (ع) را به نقض پیمان بکشانند، ولی امام همچنان بر نگاه‌داشت فضای به‌دست‌آمده اصرار می‌ورزید و پیروانش را به سکوت و تحمل فرا می‌خواند (بلاذری، ۱۳۹۴: ۴۵/۳؛ دینوری، ۱۴۱۳: ۱۵۲/۱). بدین ترتیب صلح‌نامه قوام و دوام یافت. معاویه البته در پیمان‌شکنی از این حد نیز پا فراتر گذاشت و به رغم صراحت پیمان‌نامه، به ترفندی امام حسن (ع) را مسموم کرد؛ برای فرزندش یزید، که فردی بی‌کفایت و ناصالح بود، پیمان ولایت عهدی گرفت و شیعیان را تعقیب کرد (بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۹۰/۲).

دسته‌ای عمل امام را به پیش‌گویی پیامبر (ص) مستند می‌کنند که فرمود: «این پسر من سرور اهل بهشت است. خدا به وسیله او دو گروه بزرگ از مؤمنان را به صلح می‌آورد» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۴/۲؛ سیوطی، ۱۹۸۶: ۲۱۳). لذا این سال را سال جماعت خواندند (ابن‌عبدالبر، ۱۳۸۷: ۲۴۱؛ فارسی، ۱۴۱۴: ۳۸/۱). از خود امام نقل است که پدرم رسیدن خلافت به معاویه را گوشزد کرده بود (تلمسانی، بی‌تا: ۳۱). تردیدی نیست که تصمیم امام، بزرگ‌ترین اقدامی بود که برای حفظ جامعه اسلامی می‌توانست صورت گیرد و به‌حق شایسته عنوان پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ^۳ است.

۴. جایگاه سیاسی و اجتماعی امام حسین (ع)

در زمان شکل‌گیری صلح‌نامه، بی‌گمان امام حسین (ع) فردی شناخته‌شده، محترم و با وجهت اجتماعی بود. او برابر داده‌های تاریخی به سال سوم (کلینی، ۱۳۴۸: ۴۶۳/۱؛ سید بن طاووس، ۱۴۱۷: ۶) یا چهارم هجری (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳۹۲/۱؛ ابن‌عماد، ۱۴۰۶: ۱۰/۱) متولد شد و در دوره خلافت ابوبکر و نیز اوایل دوران عمر، هنوز نوجوانی بیش نبود. دوران جوانی آن حضرت با عصر گسترش سرزمین‌های اسلامی همراه بود، اما ذکری از نقش سیاسی یا نظامی وی در میان نیست، جز آنکه روایاتی از علاقه و احترام خلفا به او و تکریم وی وجود دارد (ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۱۶۱/۸) که بیش از هر چیز ریشه در توصیه‌ها یا توصیف‌های نبوی (تمیمی بستی، ۱۳۹۳: ۶۸/۳؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶: ۱۷۸/۳؛ ابن‌حنبل، بی‌تا: ۱۷۳/۴؛ مزی، ۱۴۰۶: ۳۹۷/۶) دارد.

برجسته‌ترین نقش سیاسی امام، در واقعه شورش علیه عثمان بود که آن حضرت به فرمان پدر، همراه با برادرش، برای جلوگیری از قتل خلیفه و حمایت از او وارد میدان شد و تا حد آسیب‌دیدگی پیش رفت (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۸/۱) و پس از آن، در جریان بیعت مردم با امام علی (ع) باز در حمایت از پدر، در مقابل هجوم مشتاقانه مردم ایستاد، به گونه‌ای که نزدیک بود زیر دست و پای مهاجمان قرار گیرد (نهج‌البلاغه، ۱۳۶۸: ۱۱). در دوره خلافت پدر، علاوه بر همراهی‌های پیوسته، نبردهای جمل، صفین و نهروان (مفید، بی‌تا: ۳۴۸؛ منقری، ۱۳۸۲: ۱۱۴ و ۵۲۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶۶/۴۴) را تجربه کرد (ابن‌سعد، بی‌تا: ۱۸۳/۵)^۴ و به هنگام شهادت امام علی (ع) نزدیک به ۳۷ سال از عمرش سپری شده بود و از اعتبار و مرجعیت در میان مردم بهره داشت.

۵. امام حسین (ع) در ذهنیت جامعه

به رغم اطلاعات کم از زندگی پیش از امامت امام حسین (ع)، بر اساس تکه قضایا یا گفته‌هایی می‌توان به صلاحیت آشکار آن حضرت در رهبری و اداره امور و شئون زندگی اجتماعی و سیاسی پی برد. به بیان دیگر، می‌توان دریافت او در این زمان، جدای از وجه آسمانی، انسانی پخته، تجربه‌دیده و آگاه بود که در تصمیم‌گیری‌ها یا دست‌کم تصمیم‌سازی‌ها نقش آفرینی می‌کرد:

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۵۱

۱. اعلام رضایت مردم به امامت آن حضرت پس از برادرش حسن (ع) (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۴۸/۴) بر شایستگی بالفعل ایشان برای رهبری دلالت دارد.

۲. بر اساس نقلی، در صلح‌نامه آمده بود که خلافت پس از معاویه به امام حسن (ع) و پس از او به امام حسین (ع) منتقل شود. معاویه آن را پذیرفت و بر آن سوگند یاد کرد (همان: ۱۴/۵).

۳. متمایل شدن برخی از مسلمانان، خاصه شیعیان، پس از پذیرش صلح از امام حسن (ع) به امام حسین (ع) گواه دیگری بر شأنیت فعلیت‌یافته ایشان است. دینوری نقل می‌کند که حجر بن عدی و عبیده بن عمرو نزد امام حسین (ع) رفتند و گفتند: «ای اباعبدالله! خواری را در برابر عزت خریدی و چیز اندک را پذیرفتی و چیز فراوان را رها کردی! فقط امروز پیشنهاد ما را بپذیر و سپس تمام روزگار را با ما مخالفت کن؛ حسن و عقیده‌اش را درباره صلح رها کن. شیعیان خود را از مردم کوفه و دیگر نواحی جمع کن و من و این دوستم را به سرپرستی مقدمه لشکر بگمار تا بدون اینکه پسر هند متوجه باشد ناگاه او را با شمشیر فرو کوبیم» (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۶۷ و ۲۶۸).

هرچند در این سخن، تلخی‌ها و تندیه‌هایی ناشی از شتاب‌زدگی در داوری و نشناختن اوضاع حاکم نهفته است، اما روشن می‌کند که امام حسین (ع) در میان کوفیان و دیگر مسلمانان منزلت و اعتبار فراوانی داشت تا آنجا که دستورهایش را مطاع می‌دانستند و پیشوایی‌اش را مقبول می‌شمردند. علاوه بر اینها، سخنی از ابن‌عباس نیز شنیدنی است، گرچه ده سال پس از این صادر شده است. وی پس از شهادت امام حسن (ع) در گفت‌وگویی با معاویه که در مکه رخ داد، در پاسخ معاویه که به او گفت: «حسن با شربت‌ی مرد و ... آیا تو الان بزرگ قوم هستی؟»، پاسخ داد: «تا زمانی که ابوعبدالله هست، نه!» (بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۹۸/۲). بر اساس این داده‌ها و نگاه‌ها، می‌توان دریافت که امام در عهد انعقاد صلح‌نامه جایگاه و اعتبار والایی داشته و طبعاً می‌توانست در فرآیند آن نقش‌آفرینی کند.

۶. نقش امام حسین (ع) در فرآیند صلح و تکوین پیمان‌نامه

اینکه امام حسین (ع)، با توجه به آنچه گفته شد در خصوص مصالحه چه نقش و

موضوعی داشته و پس از انعقاد آن چگونگی با آن مواجه شده، از مسائل مهم فکر سیاسی شیعه است. بدیهی است که برای حل این مسئله، راهی جز کاوش در منابع اولیه و بررسی همه داده‌های ممکن نیست. در نگاه اول، دو دسته از منابع، با ادبیات نسبتاً متفاوت به این مسئله نظر دارند:

۶.۱. بر اساس منابع اهل سنت

منابع کهن به تفصیل از نقش امام حسین (ع) سخن به میان نیاورده‌اند. لذا اظهار نظر روشن درباره آن آسان نیست. شاید اولین مورخی که از امام حسین (ع) در جریان مصالحه سخن به میان آورد، بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه.ق.) باشد. وی پس از ذکر زمینه‌های شکل‌گیری قرارداد صلح، از گفت‌وگو و مشورت امام حسن (ع) با امام حسین (ع) یاد می‌کند و از مخالفت صریح و البته تند امام حسین (ع) با انعقاد صلح سخن می‌راند. او می‌نویسد:

وقتی امام حسن (ع) سپاهی به فرماندهی قیس بن سعد به سوی معاویه که از شام حرکت کرده بود، فرستاد، در جایی با برادرش حسین خلوت کرد و گفت: ای برادر! من در کارم تأمل کردم و دیدم که در این جنگ جز کشته‌شدن مردم شام و عراق که دوست ندارم خون آنان را به گردن گیرم، نتیجه دیگری حاصل نمی‌شود. بدین جهت بر آن شدم تا کار را به معاویه واگذارم و با او در نیکی مشارکت کنم و بدی‌هایش را به خودش واگذارم. حسین (ع) گفت: خداوند تو را هدایت کند تا اول کسی نباشی که بر پدرت خرده گرفتی و او را سرزنش کردی و از کارش کناره گرفتی! حسن (ع) گفت: من به آنچه تو می‌گویی باور ندارم. به خدا! اگر با من همراه نشوی تو را در آهنی می‌بندم تا زمانی که از کارم فارغ شوم. حسین (ع) با نظر پذیرش گفت: هر چه صلاح می‌دانی انجام ده. سپس امام حسن (ع) به خطبه برخاست و نظرش را درباره صلح بیان کرد (همان: ۳۹۳/۲-۳۹۴).

ابن عساکر مطلبی را به همین مضمون بیان می‌کند و می‌نویسد:
حسن دامن ابن جعفر را گرفت و گفت: «می‌خواهم مطلبی را با تو در میان

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۵۳

نهم). سپس تصمیم خویش را درباره مصالحه با معاویه بیان داشت و گفت در غیر این صورت فتنه‌ها برمی‌خیزد و خون‌ها ریخته می‌شود و رحم‌ها قطع می‌گردد و راه‌ها ناامن شده و مرزها معطل می‌ماند. ابن جعفر گفت: «خداوند تو را از امت محمد (ص) پاداش نیکو دهد، من نیز با تو در این گفتار هم‌سخنم». سپس حسین را فرا خواند و گفت: «ای برادر! من رأیی اندیشیده‌ام و دوست دارم تو در آن با من هم‌عهد شوی». حسین گفت: «آن چیست؟». حسن آنچه را به ابن جعفر گفته بود با او در میان نهاد. حسین گفت: «تو را به خدا پناه می‌دهم از اینکه بخواهی علی را در قبرش تکذیب کرده و معاویه را تصدیق کنی!». حسن گفت: «به خدا هیچ امری را اراده نکرده‌ام، جز اینکه تو به گونه‌ای با من مخالفت ورزیدی! سوگند به خدا تصمیم دارم تو را در خانه‌ای زندانی کنم تا کارم خاتمه یابد!». چون حسین خشم او را دید، زبان به مساعدت گشود و گفت: «تو فرزند بزرگ‌تر علی و جانشین اوئی و ما تابع تو هستیم. هر چه صلاح می‌دانی انجام بده!» (ابن‌عساکر، ۱۴۰۰: ۱۷۷-۱۷۸).

تشابه مضامین دو منبع پیشین، حکایت از اتخاذ از منشأ واحد دارد و پیام اصلی آنها یکی است.

طبری (متوفای ۳۱۰ ه.ق.)، که معمولاً بدون ارزیابی، روایات تاریخی را نقل، و تا آنجا که با باورهایش در تعارض نیفتد با تفصیل بیشتری یاد می‌کند یا روایات مفصل‌تر را می‌آورد، با تفاوتی فاحش و گفت‌وگویی ملایم‌تر از این حادثه خبر می‌دهد. او می‌نویسد:

حسن درباره صلح و امان‌خواهی نامه‌ای به معاویه نوشت و سپس به حسین و عبدالله بن جعفر گفت که من به معاویه درباره صلح و امان، نامه نوشتم. حسین بدو گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم از اینکه بخواهی سخن معاویه را تصدیق کنی و حرف علی را دروغ بشماری! حسن گفت: سخن مگو، من از تو به قضیه آگاه‌ترم (طبری، ۱۴۰۳: ۱۲۱/۴).

بدین ترتیب امام حسین (ع) از سخن خویش دست کشید و با برادر همراه شد.

ابن کثیر نیز مانند دیگران آورده است:

چون خلافت به برادر حسین (ع) رسید و خواست مصالحه کند، این کار بر او گران آمد و رأی برادر را تأیید نکرد، بلکه او را به ستیز و جنگ با اهل شام ترغیب کرد، اما برادرش حسن به او گفت: به خدا تصمیم گرفتم تو را در خانه‌ای زندانی کنم و در را به رویت ببندم تا از این کار فارغ شوم. سپس بیرون آورم. چون حسین چنین دید ساکت شد و همراهی کرد (ابن کثیر، ۱۴۱۵: ۱۶۱/۸).

اربلی بر اساس داده ابی مخنف، روایتی از ناخرسندی امام حسین (ع) به میان می‌آورد و سپس اشعاری از زبان آن حضرت ذکر می‌کند که حاکی از رنجوری ایشان در این واقعه است. در ادامه نیز برای جمع میان دو نگره می‌گوید: «هر دوی آنان، امام و سرورند و کار هر دو بنا به مصالح و درست است» (اربلی، ۱۴۲۱: ۵۷۹/۱). ابن خلدون بدون اشاره به تهدید امام حسن (ع) از ملامت امام حسین (ع) و عبدالله می‌گوید و می‌نویسد: «چون حسین و عبدالله بن جعفر از تصمیم حسن آگاه شدند، او را ملامت کردند، ولی او به سخنانشان گوش نداد» (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۶۴۱/۱).

پیش از آنکه به دیگر منابع اشاره کنیم و تعبیرهایشان را درباره مشاوره و نظر امام حسین (ع) در پاسخ به برادر عرضه کنیم، ذکر چند رهیافت، ضروری به نظر می‌رسد که برابر آنها گفت‌وگوی ذکرشده رنگ اولیه و پیام ظاهری خویش را می‌بازد و تزلزل می‌یابد و جست‌وجوگر منصف را به معنایی دیگر رهنمون می‌شود:

۱. گرچه باور به مشروعیت خلافت معاویه، محرکی برای سازگارنمایی اکثریت با صلح‌نامه را اقتضا می‌کند و بالتبع جعل گزارش‌هایی که به گونه‌ای با صلح در تعارض باشد، خلاف انگیزه اهل سنت است، اما مخالفت آشکار امام حسین (ع) با یزید که به عنوان خلیفه مشروع حکم یافته بود، می‌تواند عامل ساختن خبر ناراست باشد. جعل روایاتی مبنی بر ناسازگارنمایی امام در عهد معاویه، آن هم در تقابل با برادرش که از یک سو خلافت مسلمانان و از دیگر سو امامت شیعه را به دوش داشت، می‌توانست به تخریب تعادل شخصیتی امام حسین (ع) بینجامد و این انگیزه بی‌بنیادی نیست.

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۵۵

۲. بر این اساس گفت‌وگوی ذکرشده می‌تواند برساخته اندیشه‌های خردی باشد که آگاهانه یا ناآگاهانه در پی تطهیر خلیفگان و تخریب مخالفان برمی‌آمده‌اند.

۳. منطق حاکم بر گفت‌وگوی ذکرشده در منابع پیشین به گونه‌ای است که حتی از دو انسان معمولی نیز انتظار آن نمی‌رود، چه رسد به دو فردی که به شایستگی اخلاقی و کمال انسانی و شأن اجتماعی زبانزد بودند و تعلیم‌یافته بیت نبوت. گذشته از آنکه چنین خطاب و عتابی با برخی مبانی کلامی شیعه ناسازگار است، با اولیات اخلاقی نیز همساز نیست، به‌ویژه آنکه در یکی از روایات، از مخالفت همیشگی امام حسین (ع) با امام حسن (ع) سخن به میان آمده که هیچ مصداقی برای آن در میان منابع دیده نمی‌شود.

۴. پاره‌ای از سخن یادشده از امام حسین (ع)، با شخصیت آگاه و همه‌جانبه‌نگر وی موافقت ندارد. امام در این زمان، چنان‌که بیان شد، فردی آشنا به امور سیاسی و جریان‌های اجتماعی و زد و بندهای حاکم بود و دست‌کم همچون دیگران توانایی تحلیل قضایا و ارزیابی وضع حاکم را داشت. چنین انسانی هرگز بی‌محابا و بدون در نظر داشتن جوانب واقع‌صریحاً داوری نمی‌کند، تا آنکه بخواهد بدون شنیدن علت‌ها و زمینه‌های پذیرش صلح مخالفتی قاطع داشته باشد و آن را مخالفت با پدر تلقی کند و آنگاه یکباره تغییر موضع دهد و به حکم اینکه نظر برادر بزرگ‌تر است تسلیم آن شود.

به همین جهات، برخی از محققان معاصر شیعه، چنین روایاتی را ساختگی و بی‌پایه قلمداد می‌کنند (قرشی، ۱۴۱۳: ۱۱۵؛ حسنی، ۱۳۸۲: ۲۱/۳-۲۳) و طبعاً استناد به آنها را علمی نمی‌دانند. گزارش برخی دیگر از مورخان قرون اولیه، به واقع نزدیک‌تر است. ابن‌اعثم کوفی که در گرایش‌های مذهبی‌اش گفت‌وگوهای بسیاری است (جعفریان، ۱۳۷۶: ۱۶۷-۱۶۸) در دو جا از این گفت‌وگو سخن دارد. در یک جا می‌نویسد: «چون امام حسن (ع) قضیه واگذاری امر خلافت به معاویه را به مردم خبر داد، برادرش حسین گفت: ای برادر تو را از این کار به خدا پناه می‌دهم! حسن گفت: به خدا چنین می‌کنم و امر را به معاویه وامی‌گذارم» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۵۷/۴). در این گفت‌وگو هیچ سخنی از شدت مخالفت امام حسین (ع) با برادر نیست؛ همان‌طور که از تهدید امام حسن (ع) چیزی دیده نمی‌شود.

ابن اعثم در جای دیگری می‌نویسد:

چون برخی از کار حسن ابراز ناخوشی کرده و معترض شدند، حسین رو به برادرش کرد و گفت: به خدا سوگند! اگر تمامی خلق گرد هم می‌آمدند تا آنچه مقدر است رخ ندهد، نمی‌توانستند و من با اینکه از این کار خشنود نیستم، دوست ندارم تو را خشمگین کنم، چراکه تو برادر و همانند منی (همان: ۱۶۷).

در این دو گفتار، صرفاً از ناخشنودی اولیه امام حسین (ع) سخن به میان آمده که در نهایت بی‌هیچ مخالفتی به آن تن داده است.

ابن ابی‌الحدید معتزلی که در نقل و تحلیل رویدادهای تاریخی میان‌روی نسبی دارد، در این خصوص از قول مدائینی آورده است که وقتی حسن پس از مصالحه، ایامی در کوفه ماند، بر آن شد تا برای ادامه زندگی به مدینه برود. چون مهیای حرکت شد در حضور مسیب بن نجبه و ظبیان بن عماره که برای وداع آمده بودند، فرمود: «سپاس خدای را که بر کارش غالب است و اگر تمام خلق جمع شوند تا آنچه مقدر است را برگردانند، نمی‌توانند». در این هنگام حسین گفت: «من نیز به جهت اینکه خلاف راه پدرم بود، ابتدا آن را ناخوش داشتم، ولی چون تصمیم برادرم شد، پیروی کردم» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷: ۱۶/۱۶).

۶. ۲. در آینه منابع شیعی

در متون شیعی مطالب چندانی در خصوص زندگی پیش‌اعاشورایی امام حسین (ع)، به‌ویژه درباره نقش ایشان در تصمیم‌گیری یا تصمیم‌سازی مصالحه امام حسن (ع) به چشم نمی‌خورد. در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که وقتی حسین (ع) از جریان صلح آگاه شد، گفت: «ای برادر! تو را از این کار به خدا پناه می‌دهم»، و سپس روی برگرداند. و چون حسن (ع) کار را تمام کرد، حسین (ع) گریان بر او وارد شد، سپس خندان بیرون آمد. چون علت را پرسیدند، گفت: «خواستم از راز چنین اقدامی آگاهی یابم». وقتی از برادرم پرسیدم چه چیزی تو را به تسلیم خلافت واداشت، گفت: «همان چیزی که پدرت را در گذشته بدان (حکمت) دعوت کرده بود» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱۹۶/۳؛ مجلسی، ۱۳۸۲: ۴۳۶). حسین با شنیدن این جمله شادمان شد.

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۵۷

مجلسی نیز قضیه را همان‌گونه که در مناقب آمده ذکر می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۷/۴۴). هرچند در منابع پیش‌تر از بحار الانوار این سخن دیده نشده و در متون شیعی دیگر نیز از آن یاد نشده است. به هر روی، از مجموع آنچه گفته شد، چند نکته به دست می‌آید:

۱. چون در منابع تاریخی سخنی از مشورت امام حسن (ع) با دیگران درباره پذیرش صلح و نگارش پیمان‌نامه نیامده، تشخیص میزان نقش امام حسین (ع) در آن آسان نیست، بلکه با توجه به برخی قراین می‌توان احتمال داد که امام حسین (ع) در آغاز تصمیم‌گیری و شکل‌یابی صلح عملاً نقشی نداشته، چنان‌که در نگارش پیمان‌نامه و ذکر شرایط بی‌نقش بوده است.
۲. همچنین، می‌توان از مجموعه اطلاعات و یافته‌های تاریخی ادعا کرد که آن حضرت ابتدا طبق برآورد مجموعه عوامل آشکار پیرامونی، راجع به پذیرش صلح دل‌نگرانی و وسواس داشت و علی‌الظاهر نبرد با معاویه را بر صلح ترجیح می‌داد، اما وقتی از قضایای پشت پرده خبردار شد، از برادر پیروی کرد.

۷. امام حسین (ع) و بیعت با معاویه

در اینکه «آیا امام حسین (ع) پس از پذیرش مصالحه و تسلیم در برابر خواسته امام حسن (ع) حاضر به بیعت با معاویه شد یا خیر؟» روایات مختلف است. بر اساس روایتی، چون معاویه خواست از او بیعت بگیرد، امام حسن (ع) گفت: «ای معاویه! او را واگذار و وادارش نکن، چراکه او هرگز بیعت نخواهد کرد، تا کشته شود و کشته نمی‌شود، تا اهل بیتش کشته شوند و اهل بیتش کشته نمی‌شوند، تا اهل شام کشته شوند» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۳۴/۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۴/۴۴). بدین‌گونه امام حسن (ع) ابراز می‌دارد که برادرش به تبع او حاضر به پذیرش صلح شد، اما هرگز بیعت نخواهد کرد، هرچند بر اساس روایتی از امام صادق (ع)، معاویه پس از تثبیت موقعیت، چون به شام بازگشت در نامه‌ای از امام حسن (ع) خواست تا او، حسین (ع) و اصحاب علی (ع) به شام بروند. معاویه پس از استقبال از آنان و خوشامدگویی، مجلسی ترتیب داد و در آن از حسن (ع) خواست برخیزد و بیعت کند. آن حضرت چنین کرد. سپس رو به حسین (ع) کرد و گفت: «برخیز و بیعت کن». او نیز چنین کرد و در ادامه از دیگر افراد نیز بیعت ستاند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۱/۴۴).

این روایت همچنین با سخنی از امام حسن (ع) هم‌پشت است، آنجا که در پاسخ به اعتراض برخی افراد، به حکمی کلی اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: «مگر شما نمی‌دانید که هیچ یک از ما نیست، مگر اینکه بیعت طاغوت زمانش بر گردنش واقع می‌شود، جز قائم (عج)!» (طبرسی، ۱۹۹۱: ۱۰/۲). در این صورت بیعت امام حسین (ع) را می‌توان محقق دانست، هر چند این به معنای پذیرش صلاحیت معاویه نبود، بلکه به حکم ضرورت‌های پیش‌آمده و رعایت مصالح جامعه بود، چنان‌که اعتراض امام به او حاکی از این رویکرد است (نک: بلاذری، ۱۳۹۴: ۱۵۴/۳-۱۵۵).

۸. مواجهه امام حسین (ع) با پیمان‌نامه

چنان‌که آمد، برابر داده‌های تاریخی موجود،^۵ امام حسین (ع) گویا در آغاز، چندان از تصمیم امام حسن (ع) خشنود نبود و شاید حضور برادر را مانع نقض آن می‌دانست (تلمسانی، بی‌تا: ۳۲)، اما واقعیت آن است که آن حضرت پس از گفت‌وگو با برادر و برآورد ضرورت‌های مصالحه، نه‌تنها پذیرای آن شد، بلکه بر پای‌بندی بدان اصرار می‌ورزید. البته برخی کنش اولیه امام را تاکتیکی می‌دانند تا زمینه تبیین صلح و تفهیم آن برای مردم فراهم شود (موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ۱۴۱۶: ۲۰۲). در هر حال، عواملی که موجب مصالحه امام حسن (ع) شد، برای حسین (ع) نیز پذیرفتنی بود. به همین سبب با برادر همراه شد و هرگز شکستن آن را مجاز ندانست. این عوامل، که حیات فرهنگی و اجتماعی جامعه اسلامی بر آن استوار بود، چنین است:

۱. حفظ جان شیعه و مسلمانان؛ امام با شناختی که از معاویه داشت می‌دانست وی از آزار و رنجاندن مخالفانش، به‌ویژه شیعیان صاحب نقش در رویدادهای سال‌های آغازین اسلام و مؤثر در جنگ‌های زمان امام علی (ع)، به‌خصوص صفین، دست برنمی‌دارد (شریف مرتضی، ۱۳۸۰: ۲۶۲)^۶ و خواهد کوشید به هر صورت ممکن انتقام‌جویی انتقام‌جویی کند. از این رو برای حفظ جان آنان به چنین پیمانی گردن نهاد، چنان‌که خود می‌گوید: «کار من مثل کار خضر است بر موسی؛ رازش روشن نبود؛ و اگر من صلح نمی‌کردم شیعه‌ای در روی زمین باقی نمی‌ماند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱/۴۴). در جای دیگر، وقتی ابوسعید از او می‌پرسد «شما با اینکه برحق هستید چرا خلافت را به معاویه واگذاشتید؟» اقدام خویش را همچون عمل پیامبر (ص) تشبیه می‌کند، جز آنکه آن

حضرت با مشرکان که کافر به تنزیل بودند، طرف بود و وی با معاویه که کافر به تأویل بود (همان: ۲/۴۴). همچنین، در پاسخ دسته‌ای که به اعتراض و سرزنش بر او وارد شده بودند، فرمود: «وای بر شما! نمی‌دانید که چرا من چنین کردم؟ به خدا! کار من برای پیروانم بهتر از چیزی است که خورشید بر آن بتابد یا غروب کند» (طبرسی، ۱۹۹۱: ۹/۲).

۲. سستی و تجری مردم کوفه؛ کوفیان که از زمان امام علی (ع) کارنامه‌نه‌چندان درخشانی از خود به جا گذاشته بودند، در این زمان نیز کاهلی کردند. امام حسن (ع) خود به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «ای مردم کوفه! سه کار شما دلم را به درد آورده است: یکی آنکه پدرم را کشتید؛ دیگر آنکه مرا مجروح کردید؛ سه‌دیگر اینکه اموال مرا به غارت بردید» (طبری، ۱۴۰۳: ۱۲۶/۴؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۵/۲) و در پاسخ سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه که به اعتراض به او گفته بودند «چرا با همه یارانی که داشتی دست از نبرد کشیدی؟» می‌گوید: «قد کان ذلک فما تری الان؛ چنین بود، ولی اکنون چنین نمی‌بینی (دیگر آن‌گونه نیست)». همچنین، در پاسخ حجر بن عدی که آرزو کرده بود می‌مرد و چنین روزی را نمی‌دید، در خلوت گفت: «ای حجر! همه آنچه را تو می‌پسندی دیگران دوست ندارند و رأی آنان، رأی تو نیست. من هم که کاری کردم جز برای بقای شما نبود. خداوند هر روز در شأنی است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۷/۴۴). در جای دیگر صریح‌تر می‌فرماید: «من دیدم میل و رغبت بیشتر مردم به صلح است و جنگ را خوش نمی‌دارند و من نیز دوست نمی‌دارم آنان را به کاری که ناخوش دارند مجبور کنم و برای این صلح کردم که شیعیان مخصوص ما از کشته‌شدن محفوظ بمانند و مصلحت دیدم این جنگ‌ها را به هنگام دیگری دیگری موقوف کنم» (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۶۷؛ ابن‌اثم، ۱۴۱۱: ۷۷۰-۷۷۱). از این دو جمله اخیر برمی‌آید که امام هرگز برای همیشه با معاویه مصالحه نکرده، بلکه اقتضائات موجود ایشان را به چنین مدارا و مسامحه‌ای واداشته بود. لذا هم‌چنان در جست‌وجو یا انتظار فرصتی بود تا با او بجنگد.

وضعیت مردم کوفه و سستی‌شان بیش از آن بود که بتوان به آنان اعتماد کرد، چنان‌که امام در خصوص آنان تصریح می‌کند که: «مردم کوفه را چنان دیدم که هر که به آنها اعتماد کند مغلوب می‌شود، چون همیشه در اختلاف و کشاکش‌اند و هیچ یک با دیگری هم‌رأی نیستند. تصمیمی در خیر و شر و خوب و بد هم ندارند. پدرم از آنان رنج و سختی بسیار کشید. ای کاش! می‌دانستم بعد از من درخور چه کاری

خواهند بود. شهر کوفه بیشتر در خور ویرانی است نه آبادانی» (ابن اثیر، ۱۹۷۸: ۲۰۴/۳).
 طبرسی به روایتی از زید بن وهب جهنی که در زمان جراحی امام حسن (ع) در مدائن به ملاقاتش رفته بود، می نویسد امام در آن حال به شدت از مردم کوفه انتقاد کرده و حتی از معاویه بدترشان دانسته است، تا آنجا که فرموده بود: «اینها گمان می کنند شیعه من اند، ولی به کشتن روی می کنند، بار و بنه ام را غارت می کنند و اموال را برمی دارند. والله اگر از معاویه پیمانی بگیرم که با آن خونم حفظ شود و خانواده ام ایمن گردند، بهتر از آن است که اینها مرا بکشند و اهل بیت و خانواده ام را به خواری بکشانند. سوگند به خدا اگر با معاویه بجنگم، اینان گردنم را می گیرند و راحت تسلیم او می کنند». سپس گفت: «اگر من با عزت مصالحه کنم، بهتر از آن است که مرا در حال اسارت بکشند» (طبرسی، ۱۹۹۱: ۱۰/۲). اگرچه متن ذکرشده در منابع پیش تر دیده نمی شود، اما بی گمان حالات مردم کوفه جز آنچه بیان شد، نبوده است.

۳. جلوگیری از کشتار مؤمنان در نبردی نابرابر (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۹۹): در چنین فضایی اگر امام وارد عمل می شد خون آن دسته از مؤمنانی که برای احیای دین و به فرمان امام وارد نبرد شده بودند، بر زمین ریخته می شد، چنانکه در پاسخ سفیان بن ابی لیلی که گفته بود: «السلام علیک یا مدل المؤمنین»، فرمود: «ای ابوعمرو! چنین نگو. من مؤمنان را خوار نکردم، بلکه از اینکه آنان را در راه ملک و شاهی به کشتن دهم کراهت داشتم!»؛ و نیز می فرمود: «جمجمه های عرب در دست من بود؛ با آن که صلح می کردم، صلح می کردند و با آن که می جنگیدم، نبرد می کردند، ولی من آن را برای رضای خدا و حفظ خون مسلمانان ترک کردم» (طبری، ۱۳۵۶: ۱۳۹؛ سیوطی، ۱۹۸۶: ۲۱۳ و ۲۱۴).

همچنین، در پاسخ مالک بن ضمیره که آن حضرت را با تعبیر «السلام علیک یا مسخم وجوه المؤمنین» خطاب کرده بود، می گوید: «ای مالک! چنین نگو. به راستی من وقتی دیدم مردم جز اندکی که اهلش بودند آن را (جنگ) ترک گفتند، ترسیدم از روی زمین ریشه کن شوند. به همین دلیل خواستم تا در روی زمین فریادگری برای دین باشد» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۷۹/۱۳). امام تداوم نبرد را جز در افتادن در آتش نمی دانست با اینکه به ظاهر به عمل فهم ناپذیر و سرزنش آلودی روی کرده بود، دلخوش بود که عار را بر نار برگزیده است. لذا می فرمود: «اخترت العار علی النار» (ابن سعد، بی تا: ۳۶/۲).

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۶۱

علاوه بر دلایل ذکرشده، دو عامل دیگر نیز در خور تأمل است؛ یکی خیانت و نارویی برخی از قبایل تحت امر امام که رؤسای آنان پنهانی به معاویه نامه نوشتند و فرمان برداری خویش را بیان داشتند و او را به حرکت به سوی خویش ترغیب کردند و تضمین دادند که با نزدیک شدن سپاهش، امام حسن (ع) را به او تسلیم کنند (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۱۹۵/۳؛ شریف مرتضی، ۱۳۸۰: ۲۶۲). دودیدگر شخصیت پیچیده، فریبنده و مرموز معاویه بود که برای رسیدن به خواسته‌هایش، هر راهی را پیمودنی می‌دانست؛ از شایعه کشته شدن برخی از فرماندهان امام (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۶۴/۱۳) و تطمیع افراد (یعقوبی، بی‌تا: ۲۱۴/۲-۲۱۵) تا ترسیم چهره‌ای صلح‌خواه و مسالمت‌جو از خویش (بلاذری، ۱۳۹۴: ۳۸۶/۲؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۱۵۹/۴) که بی‌گمان دل‌های بسیاری از سادگان را به سوی خود می‌کشید. در نتیجه بهترین و کارآمدترین راه ممکن برای ایجاد فضای آرام، مصالحه با معاویه و واگذاری خلافت به او بود. امام حسین (ع) نیز وقتی جوانب قضیه را سنجید و راز مصالحه را دریافت، مصرانه بر پیمان پافشاری کرد و دیگران را نیز به پای‌بندی به آن فرا خواند و چون عده‌ای نزد وی آمدند و از او خواستند قیام کند، فرمود: «ما بیعت کرده و پیمان بسته‌ایم و راهی برای شکستن بیعت ما نیست» (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۶۸)؛ و چون برخی مثل حجر بن عدی و دیگران در صدد تشکیک در عمل امام حسن (ع) برآمدند، به تأکید فرمود: «ابومحمد (امام حسن) راست و درست می‌فرماید، تا هنگامی که معاویه زنده است باید هر یک از شما خانه‌نشینی را انتخاب کنید» (دینوری، ۱۴۱۳: ۱۸۷/۱؛ ذهبی، ۱۳۶۷: ۶/۵).

امام حسین (ع) حتی پس از شهادت امام حسن (ع) نیز به پیمان آن حضرت وفادار ماند؛ چنان‌که وقتی شیعیان عراق به جنبش درآمدند و برای او نوشتند که ما معاویه را از خلافت خلع، و با شما بیعت می‌کنیم، از پذیرش آن خودداری کرد و به آنان یادآور شد که میان من و معاویه عهد و پیمانی است که شکستن آن جایز نیست، جز آنکه زمان آن به پایان رسد و چون معاویه بمیرد در این کار اندیشه خواهم کرد (دینوری، ۱۳۶۴: ۲۶۹؛ مفید، ۱۴۱۴: ۲۹/۲ و ۳۰؛ ذهبی، ۱۳۶۷: ۳۴/۲). همان‌طور که امام حسن (ع) قبلاً فرموده بود: «تا معاویه زنده است هر یک از شما پناهگاه خود را از دست ندهد. اگر معاویه مرد و ما و شما زنده بودیم، از خدا مسئلت می‌کنیم که مرا راهنمایی کند و در کارها ما را

یاری دهد و به خودمان وانگازد. به یقین خداوند با مردمی است که تقوا پیشه کنند و نیکوکار باشند» (بلاذری، ۱۳۹۴: ۴۸/۳-۴۹؛ دینوری، ۱۴۱۳: ۱۵۲/۱).

نتیجه

گذشته از جنبه‌های اعتقادی و باورهای مذهبی که پاسخ هر پرسشی را از پیش معلوم می‌دارد، بر اساس منابع تاریخی و اطلاعات باقی مانده، امام حسین (ع) گرچه در ابتدای طرح و شکل‌گیری پیمان صلح، بر اساس اطلاعات به‌جامانده، نقشی بارز نداشته و حتی پس از تصمیم امام حسن (ع) به پذیرش صلح، با آن همسویی اولیه نداشته است، اما پس از آگاهی از راز و رمز عمل برادر و کشف عوامل پنهانی، نه تنها با تصمیم او موافق شد، بلکه تا پایان زندگی معاویه، که ده سال پس از امام حسن (ع) ادامه داشت، همچنان بر آن پیمان ایستاد و با همه پافشاری‌هایی که از جانب برخی شیعیان مبنی بر نقض آن صورت می‌گرفت به آن تن نداد. امام حسین (ع) تا آخر بر مشروعیت پیمان‌نامه و لزوم مراعات آن تأکید داشت و دیگران را نیز به آن فرا می‌خواند. شاید این اصرار بر مراعات پیمان‌نامه، گذشته از ضرورت پای‌بندی به عهد برادر، احاطه و اشراف بر فضا و زمینه‌هایی بود که مانند زمان شکل‌گیری پیمان‌نامه، بلکه شدیدتر از آن، همچنان وجود داشت. به همین سبب امام حسین (ع) تخطی از آن را مجاز نمی‌شمرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای رسیدن به مفاد نزدیک‌تر به واقع، نک.: جعفری، ۱۳۶۶: ۱۸۰ به بعد.
۲. با توجه به اختلاف روایاتی که درباره مواد صلح‌نامه وجود دارد، شاید تشخیص درست آنچه در تاریخ واقع شده اندکی مشکل باشد. در عین حال برخی از نویسندگان با کاوش عالمانه و مقایسه‌های دقیق، تا حدی به فهم مقرون به واقع آن دست یافتند؛ نک.: جعفری، ۱۳۶۶: ۱۷۸ به بعد.
۳. عنوان فرعی کتاب *صلح امام حسن* که مترجم برای آن برگزید.
۴. برخی ادعا کرده‌اند امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در نبردهای سه‌گانه حضور داشتند، اما اجازه جنگ نیافتند! (سماوی، ۱۴۱۹: ۲۲).
۵. تأکید بر این نکته لازم است که اطلاعات مربوط به حضور امام حسین (ع) در جریان صلح و پس از آن، فراوانی چندانی ندارد تا بتوان به‌خوبی آن را تحلیل کرد. به همین سبب صرف همراهی آن حضرت با برادر، مبنای تبیین قرار گرفت.
۶. دستور معاویه به زیاد مبنی بر کشتن هاشم بن عتبّه و پسرش عبدالله از این قبیل است؛ نک.: مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۲/۲.

منابع

- نهج البلاغه (۱۳۶۸). ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول
- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (۱۳۸۷/۱۹۶۷). شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء الکتب العربیة، الطبعة الثانية.
- ابن اثیر، ابو الحسن عزالدین علی بن محمد (۱۹۷۸). الکامل فی التاریخ، بیروت: دار الفکر.
- ابن اعثم کوفی، احمد (۱۴۱۱). الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الاضواء، الطبعة الاولى.
- ابن حنبل، احمد (بی تا). مسند احمد، بیروت: دار صادر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۳). العبر، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- ابن خیاط، خلیفه (۱۴۱۴). تاریخ خلیفه، بیروت: دار الفکر.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع (بی تا). الطبقات الكبرى، بیروت: دار صادر.
- ابن شهر آشوب سروی، محمد بن علی (۱۳۷۶). مناقب آل ابی طالب (ع)، نجف اشرف: مطبعة الحیدریة.
- ابن عبد البر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲/۱۹۹۲). الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، الطبعة الاولى.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۳۸۷). التمهید، مغرب: وزارة عموم الاوقاف والشؤون الاسلامیة.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۰۰). ترجمة الامام الحسن (ع)، بیروت: مؤسسة محمودی للطباعة والنشر، الطبعة الاولى.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵/۱۹۹۵). تاریخ مدینة دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی بن احمد العکری (۱۴۰۶/۱۹۸۶). شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق: أرناؤوط، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر، الطبعة الاولى.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر (۱۴۰۸/۱۹۸۸). البداية والنهاية، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى.
- ابونصر مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۹۶۵). البدء والتاریخ، بیروت: دار صادر.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۴۲۱). كشف الغمة فی معرفة الأئمة، قم: انتشارات رضی.
- اصفهانى، ابوالفرج علی بن حسین (۱۳۸۵/۱۹۶۵). مقاتل الطالبیین، تصحیح: کاظم مظفر، قم: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، چاپ دوم.
- آل یاسین، شیخ راضی (۱۳۶۵). صلح امام حسن (ع)، ترجمه: سید علی خامنه ای، تهران: انتشارات آسیا، چاپ یازدهم.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۷۹). فتوح البلدان، قاهره: مكتبة النهضة المصرية.

- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۹۴). *انساب الاشراف*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- تلمسانی، محمد بن ابی بکر (بی تا). *الجوهرة فی نسب الامام علی و آله*، قم: انصاریان.
- تمیمی بستنی، محمد ابن حبان ابی حاتم (۱۳۹۳). *کتاب الثقات*، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول.
- جعفری، سید حسین محمد (۱۳۶۶). *تشیع در مسیر تاریخ*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۶). *منابع تاریخ اسلام*، قم: صدر، چاپ اول.
- حاکم نیشابوری، محمد بن محمد (۱۴۰۶). *المستدرک*، بیروت: دار المعرفة.
- حسنی، هاشم معروف (۱۳۸۲). *سیرة الائمة الاثنی عشر*، نجف: المكتبة الحیدریة.
- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (۱۳۶۴). *اخبار الطوال*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- دینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه (۱۴۱۳). *الامامة والسیاسة*، تصحیح: طه محمد زینی، قاهره: مؤسسة الحلبي.
- ذهبی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۷). *تاریخ الاسلام*، تحقیق: عبدالسلام تدمری، لبنان: دار الکتب العربی.
- سماوی، محمد بن طاهر (۱۴۱۹). *ابصار العین فی انصار الحسین*، قم: دانشگاه محلاتی.
- سید بن طاووس، علی بن موسی (۱۴۱۷). *اللہوف فی قتلی الطفوف*، قم: انوار الهدی، چاپ اول.
- سیوطی، جلال الدین (۱۹۸۶). *تاریخ الخلفاء*، بیروت: دار القلم.
- شریف مرتضی، علم الهدی (۱۳۸۰). *تنزیه الانبیاء والائمة*، تحقیق: فارس حسون کریم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۹۹۱). *الاحتجاج*، بیروت: دار النعمان.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر (۱۹۸۳/۱۴۰۳). *تاریخ الطبری*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الرابعة.
- طبری، احمد بن عبدالله (۱۳۵۶). *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، قاهره: مكتبة القدسی.
- فارسی، علاء الدین علی بن بلبان (۱۴۱۴). *صحیح ابن حبان*، بی جا: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية.
- قرشی، باقر شریف (۱۴۱۳). *حیة الامام الحسین*، قم: مدرسه علمیه ایروانی.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۴۸). *الکافی*، بیروت: دار الکتب الاسلامیة، الطبعة الثانية.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۲). *جلاء العیون*، قم: سرور.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية.
- مزی، ابوالحجاج یوسف (۱۴۰۶). *تهذیب الکمال*، بیروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الرابعة.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵). *مروج الذهب*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش / ۶۵

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۹۹۳/۱۴۱۴). الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسة آل البيت، بیروت: دار المفید.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (بی تا). الجمل، قم: مكتبة الداوری.

منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۸۲). وقعة صفین، بیروت: مؤسسة العربية الحديثة، الطبعة الثانية.

موسوعة كلمات الامام الحسين (ع) (۱۴۱۶). زیر نظر: محمود شریفی، قم: دار المعروف، چاپ سوم.

واسعی، سید علی رضا (۱۳۸۷). نگاهی نوبه جریان عاشورا، قم: بوستان کتاب، چاپ ششم.

یعقوبی، ابن واضح (بی تا). تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

